

بسم الله الرحمن الرحيم

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۹) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِئَةُ اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخَّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۱۰)»<sup>۱</sup>

رسیدیم به «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» و گفتیم در خیلی از موارد حرف‌های علمی با پس‌زمینه‌های گرایش‌های عملی گفته می‌شود. دو تا حرف دارد زده می‌شود:

- ۱- «وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ»؛ ما به آن چیزی که بدان ارسال شدید و به این رسالت شما کافریم
- ۲- «وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ» که مریب صفت شک است؛ یعنی ما از آن چیزی که شما ما را دارید به سمت آن می‌خوانید، در یک شک اضطراب‌زا و دلهره‌آور هستیم؛ یعنی دارد دلهره و اضطراب ایجاد می‌کند.

جواب رسل از فراز دومش شروع می‌شود؛ یعنی رسل از قسمت دوم شروع می‌کنند به جواب دادن و بخش اول را بعدا جواب می‌دهند. این‌ها گفتند: «وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ» و رسل می‌گویند: «أَفِئَةُ اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟» و در دو آیه بعد، بخش اول را جواب می‌دهند. و وقتی حرف‌های علمی‌شان تمام می‌شود، دیگر می‌شود جنگ، و خط و نشان، و کشت و کشتار! معمولا اول با حرف‌های علمی شروع می‌شود.

.....

---

<sup>۱</sup> (اگر بعضی فرازا را بیشتر توضیح می‌دهیم، احساسم این است که اگر آن فراز را توضیح ندهیم، مطلب جا نمی‌افتد! مثلا «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ»؛ یعنی آمدند جلوی دهن آن‌ها را گرفتند و این خودش یک مسئله است که یعنی چه کار کردند؟! لذا تفسیر ما ترکیب تفسیر ترتیبی و موضوعی است؛ یعنی به موضوعی به تفصیل نمی‌پردازیم، ولی در حد این‌که مطلب را باز کند، به آن می‌پردازیم)

این چه دعوتی است که دغدغه و دلهره و اضطراب ایجاد می‌کند؟! این دعوت مگر غیر از دعوت به توحید است؟ این دعوت به توحید - که همه دعوت‌ها در چنبر توحید بوده - چه اشکالی داشته که این اضطراب را دارد ایجاد می‌کند؟! مگر دعوت به چه بوده؟

دعوت رسل؛ یعنی دعوت به معارفی که در کتاب هست (البته من کتب دیگر را ندیده‌ام) و در قرآن هم زیاد از آن یاد می‌شود، یک توحید خالقی است؛ یعنی خالق و آن کسی که این آسمان و زمین را آفریده و به آن هستی داده، خداست. این بحث به اضافه آن بحثی است که داشتیم؛ این که خالقیت یعنی دقیقا چه کاری؟ خالقیت صانعیت نیست. پیچ و مهره به هم وصل کردن نیست. به ماشین‌سازی اراک نمی‌گویند خالق ماشین! آن‌ها صانع هستند؛ یعنی پیچ و مهره به هم وصل می‌کنند. خلق نمی‌کنند. فولاد مبارکه هم خلق فولاد نمی‌کند. خالقیت کاری است مثل تصور کردن شیء در ذهن.

عمدتا قرآن با سه گروه مخالف برخورد دارد:

۱- کفار: به اهل کتاب و یهودی‌ها و مسیحی‌هایی گفته می‌شود که این‌ها دعوت نبی مکرم اسلام را شنیده‌اند، فهمیده‌اند که او پیغمبر است و متوجه شدند که پیغمبری آمده و قبول نکردند! یعنی کفر ورزیدند.

۲- مشرکین: کسانی که بت پرست هستند، البته خدا را قبول دارند؛ یعنی در این وجه با موحدان مشترک هستند و آیات زیادی هم در این باره داریم.

۳- منافقین: کسانی که زاییده در دل جریان اسلامی بوده‌اند، بانندی که در مکه شروع می‌کند به تشکیل شدن و هویت پیدا کردن؛ یعنی اول مبانی اعتقادی باند منافقین چیده می‌شود و یواش یواش در اواخر مدینه و در جنگ تبوک هویت مستقل پیدا می‌کنند. اگر شما تاریخ را با این دید نگاه بکنید، سقیفه اصلا چیز عجیبی نیست. سقیفه یک پدیده‌ی کاملا طبیعی بوده. فاصله غدیر تا سقیفه ۸۰ روز است. طی ۸۰ روز نباید علی القاعده چنین اتفاقی بیفتد، ولی با توجه به زمینه‌ای که تا آن وقت طی شده اتفاقا باید چنین اتفاقی می‌افتاد.

ولی انبیاء با گروه ملحدین و کمونیستی که اصلا خدا را قبول ندارند، برخورد زیادی نداشتند. اگر کسی بخواهد جواب الحاد و بی‌خدایی را از آیات بدهد، به صراحتا نمی‌تواند و باید برود خوب پنبه بحث‌های حس‌گرایی را بزند تا بتواند جواب الحاد را بدهد و گرنه برخورد مستقیم با ملحدان وجود نداشته؛ چون که ملحدی نبوده و لذا با الحاد هم کاری نداشتند الا ضمن آیات «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»، و اتفاقا این هم یکی از وجوه بلسان قومه است. یا شما می‌بینید قرآن با یهودی‌ها خیلی کار دارد ولی از باندی به نام نصارا خیلی یادی نمی‌شود، ولی نمی‌شود سوره‌ای را ورق بزنید که از جریان یهود و بنی اسرائیل و جنگ‌هایی که با آنها کرده‌اند یاد نشود؛ چون یهودی‌ها در مدینه مستقرند و شاخص‌های اقتصادی و به قول اقتصادی‌ها **price maker** و سازنده‌های قیمت در مجموعه مدینه و حول و حوش مدینه هستند که هم تاجرند، هم تولیدات دارند، ولی سراسر قرآن را که نگاه می‌کنید راجع به الحاد کم صحبت شده.

این دعوتی که انبیاء دارند می‌کنند، دعوت گروه‌هایی است که خدا را و حتی توحید در خالقیت را قبول دارند؛ یعنی اگر بررسی این دنیا را چه کسی آفریده؟ می‌گویند: خدا. اما یک پله پایین‌تر، در بخش ربوبیت، وجه دغدغه‌دار توحید است.

ربوبیت در قرآن دو شاخه دارد: یک ربوبیت تکوینی دارد و یک ربوبیت تشریحی.

ربوبیت تکوینی: آن کسی که دارد کمالات را می‌دهد، و دارد در تکوین این عالم دخالت می‌کند؛ یعنی باران‌ها را می‌فرستد. احیاء و اماته می‌کند و این مجموعه کارها را می‌کند. ترتیب این با خالقیت معلوم است. مثلا آن گاوی را که شما در ذهنتان می‌آورید، و می‌توانید آن را خیلی خوشگل بکنید، این خودش وجوهی از خالقیت است؛ چون اگر بخواهید، می‌توانید به آن کمالاتی بدهید به آن رزق بدهید. یک علف خوب جلوی بگذارید، یا لیتر لیتر از او شیر بدوشید؛ لذا بعضی می‌گویند ربوبیت در دل خالقیت است؛ یعنی وقتی می‌خواهد کمالاتی اعطا بکند، فضیلت بدهد و او را پرورش بدهد، این می‌شود ربوبیت تکوینی که اتفاقا این‌ها با این بخش هم مشکلی نداشتند. وقتی از آنان می‌پرسیدند: چه کسی تدبیر امور می‌کند؟ چه کسی باران می‌فرستد؟ می‌گفتند: خدا

ما متاسفانه آنقدر مشرکین و بت پرستی را ضایع می‌کنیم، ولی اگر بت پرستی درست توضیح داده شود، تقریباً کسی نمی‌ماند مگر این‌که بت پرستی را قبول نکند! یک شعری بگوییم که در قافیه‌اش گیر نکنیم. اگر دومیلیارد آدم بت پرست هستند، لابد یک چیزی هست. این‌که فکر نکنیم این‌ها یک چوب می‌تراشیدند و می‌گفتند این خدای من است، الان که رسماً دو میلیارد آدم در هند و چین و ژاپن و کره بت پرست هستند که هم پیشرفته‌اند، هم عاقلند، هم اقتصادشان را دارند. همه کار هم دارند می‌کنند. یک چیزی نگوییم که قرآن را خلع سلاح کنیم! می‌گوییم: «فرعون و نمرود که دیوانه‌اند. درباره یک مشت ارازل و اوباش و گروههای «بین‌الغی» را خدا بحث کرده، آن‌هم این‌همه پافشاری کرده، در حالی که این‌ها هیچ چیز نیستند!»، ولی [بدانید] بت پرستی به قدری کار معقول و مورد پسند عقلاست که اگر توضیح داده شود، همه باید بگویند ما دقیقاً داریم همین کار را می‌کنیم، با یک تفاوت بسیار ظریف! و الا بت پرستی کار معقولی است. دو میلیارد آدم کار بی‌خود نمی‌کنند. نگوئید: چه آدم‌هایی! واقعا در طول تاریخ چه آدم‌هایی ظهور کردند؟!

مشرکین در این بخش هم مشکلی نداشتند که از چه کسی بخواهیم باران بیاید؟ از چه کسی بخواهیم مرض ما را دفع کند؟! می‌گفتند: از خدا.

عمده‌ی مشکل در ربوبیت تشریحی است؛ یعنی چه کسی برنامه بدهد تا مناسبات را با دنیا، با خانواده، با رفقا تنظیم بکنی؟! چه کسی برنامه بدهد تا اقتصاد را برپایه‌ی او بنویسی؟! منشور جهانی حقوق بشر را بر چه اساسی تنظیم بکنیم؟! و همه چیزهایی که می‌شود ربوبیت تشریحی

یک عده در دانشگاه نشسته بودند با خودشان بحث کرده بودند و رسیده بودند به این‌که باید مفهوم دینی استفاده از کاتالوگ دنیا معلوم باشد و این کاتالوگ استفاده یعنی ربوبیت تشریحی؛ یعنی کاتالوگ استفاده از این دنیا و این‌که چیدن روابط این دنیا باید از کانال دیگری تأمین بشود.

این‌که در روایات داریم «علینا القاء الاصول و علیکم بالتفریع»؛ خطوط کلی دادن با ما و در آوردن فروعاتش با شما و این فقط در مورد فقه نیست که بگویند بیان اصول فقه با ما و در آوردن فروعاتش با شما!

بلکه ما خطوط کلی سیاست جهانی را در می‌آوریم. منشور کلی اقتصاد اسلامی در بیاید و شما بنشینید در بیاورید که بانک و سیستم آن چگونه باید باشد؟ و ام‌ها چگونه باید انجام شود؟ یا ساختار کل حکومت دربیاید و بعد شما در فروعاتش بگو مثلا مجلسی باید داشته باشیم. شورای نگهبانی باید باشد. ولی خطوط کلی حکومت را باید دین و خدا بدهد، و دیگر آن ملاک‌ها ملاک تو نیست؛ لذا در این بخش، بخش دغدغه‌آور همین بخش است؛ یعنی در ربوبیت تشریحی قبول بکنی که او رب العالمین است. او باید برنامه بدهد و شما باید برنامه او را بپذیری و این می‌شود ربوبیت تشریحی که در این هم توحیدی وجود دارد.

### ارتباط توحید خالق، ربوبی و عبادی

مرحله پایین‌تر، توحید عبادی است. این توحید عبادی؛ یعنی پذیرش آن ربوبیت. توحید عبادی حالت انفعالی است نسبت به توحید ربوبی؛ یعنی اگر او برنامه می‌دهد، من برنامه را به خودم بقبولانم و در چنگم بگیرم. توحید عبادی به این معنا نیست که کسی سر به مهر است با یک عالمه ریش! این بخشی از بحث عبادت است. توحید عبادی حالت انفعالی است نسبت به توحید ربوبی و به ربوبیت تشریحی که شما بگویید: این برنامه را او می‌دهد، پس من این برنامه را جذب می‌کنم. اگر بگویید: این سناریو را از کجا آورده‌ای، آیات را نگاه می‌کنیم تا معلوم شود. این برنامه را که جذب بکنید می‌شود توحید عبادی؛ یعنی من باید تابع همان برنامه باشم.

لذا این توحید عبادی و توحید ربوبی تشریحی که حالت فعل و انفعالی نسبت به هم دارد، و این است که دغدغه تولید می‌کند؛ چون می‌خواهد ملاک‌های شما را از شما بگیرد! تا حالا هرچه که با هم کنفرانس و میتینگ گذاشتیم و جلسه شرکت کردیم، باید بزنی همه‌اش را خراب بکنی! باید یک دور دیگر کلا سیستم را «بوت» کنی؛ چون آن سیستم با این معارف قرآنی بالا نمی‌آید! یک دیسکت بوت لازم دارد که آن دیسکت بوت قرآن است که باید آن را بگذاری تا یک دور دیگر سیستم بتواند بالا بیاید و گرنه دیگر سیستم شما بالا نمی‌آید؛ یعنی اگر ملاک‌هایش را بگیری، می‌بینی می‌گذاری در همان کامپیوتر، ولی بالا نمی‌آید. می‌گذاری در همان خانواده، ولی بالا نمی‌آید. می‌گذاری در همان اقتصاد، ولی بالا نمی‌آید. باید برای او ملاک‌های دیگر بگذاری و براساس این ملاک‌ها و خطوط کلی که تعیین شده، یک دور دیگر سیستم را بالا بیاوری.

پس ببینید توحید خالق به توحید ربوبی و توحید ربوبی به توحید عبادی چقدر ربط پیدا کرد! این‌ها سه مفهوم گره خورده به هم است. آن که خلق کرده، باید خودش برنامه‌ی [مخلوقش] را بدهد؛ چون کاتالوگ استفاده از یک ماشین را سازنده‌ی آن می‌دهد و اگر او کاتالوگ داده، پس حماقت است کاتالوگ دیگری را استفاده کردن! من همان کاتالوگ را استفاده می‌کنم و این می‌شود توحید عبادی.

حالا که این سیستم و سناریو را دیدید، آیات را ببینید که آیا همه آنچه گفتیم در قرآن یافت می‌شود، یا نمی‌شود؟! آیات را ببینید تا شواهد معلوم شود که مثلا به چه شاهی می‌گویی فرعون بسیار شخص مقبول و معقولی بوده؟ اگر فرعون الان بود رئیس جمهورش می‌کردیم، و فقط گیرش در همین نکات بوده! تما این حرف‌هایش که «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات: ۲۴)، «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (قصص: ۳۸)، همه‌اش دائرمدار همین نکته بوده و گرنه نکته‌ی دیگری نبوده. اشکال دیگری نبوده.

اول پیوند این سه معنا را با هم در قرآن جستجو بکنیم: در آیه ۲۱ بقره دارد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ»؛ ببینید سه تا کلمه را چقدر دقیق قرآن کنار هم گذاشته! می‌گوید: عبودیت به خرج دهید! عبودیت چه؟ عبودیت پروردگاری که خالق است. می‌بینید همین روال را دارد جلو می‌برد. «خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»؛ شما را و قبلی‌های شما را.

این اولین نکته راجع به پیوند این سه مفهوم با هم.

در سوره عنکبوت، آیه ۶۱ (این سوره از آخرین سوره‌های مکی است و این آیه خیلی آیه تعیین‌کننده‌ای بوده. مسلمانان می‌خواستند به مدینه مهاجرت بکنند و کفار قانونی گذرانده بودند که اموال این‌ها را مصادره کردند که هر کس خواست برود، اموالش را بگذارد و برود و این خیلی انتخاب سختی بود، در حد این که یک عده نمی‌رفتند. تعارف نیست. این خیلی کار مشکلی است. شما جل و پلاس خودت را از این جا نمی‌توانی جمع کنی و بروی قم، چه رسد به این که بگویند دست خالی برو قم! با زن و بچه برو تو حرم بخواب! یک چنین خرجی شده پای دین! که یک عده می‌شوند مهاجرین و انصار. اگر بحث مهاجرین و انصار را می‌بینیم در قرآن، آن شده مهاجرینش که کسانی بودند که در مکه آبرومند بودند و رفتند در مدینه و شدند اصحاب

صفه! و حتی در مدینه گدا شدند! تکدی می کردند تا یواش یواش انصار به این‌ها پناه دادند. این از مهاجرین، و انصار هم کار کمی نکردند! راه دادن یک خانواده در خانه برای مدت‌ها این کار آسانی نیست، حتی کسی خانه خالی، طبقه‌ی خالی دارد به کسی نمی‌دهد! می‌گویی این دانشجوی بدبخت که تازه ازدواج کرده، یکی دو سال در خانه‌ات بماند، می‌گوید نه! ما دختر داریم و این‌ها می‌خواهند بالا و پایین بدوند، ما نمی‌توانیم! چه رسد به این که انصار میان اتاقشان پرده زدند، یک خانواده این طرف و یک خانواده آن طرف پرده! و این‌ها خیلی هزینه است! هزینه کردند که دین شد این! به قول امیر المؤمنین «لتأتینکم مثل ما اتیتم ما للدین عمود وللایمان عود»؛ اگر این جوری که شما مبارزه می‌کنید، ما مبارزه می‌کردیم، عمودی برای خیمه دین نمی‌ماند این جوری که همه چیز OK تا من کارم را انجام بدهم! خیلی برای دین هزینه شده! برای همین وقتی خدا راجع به مهاجرین و انصار صحبت می‌کند، پرطمطراق صحبت می‌کند، و حقشان هم هست. رزمنده‌های خودمان هم همینطور بودند. بین رزمنده‌ها هم فرق هست. بعضی رزمنده‌ها بودند زن و بچه نداشتند و رفتند و این خوب است، ولی بعضی رزمنده‌ها زن و بچه داشتند و رفتند! شما که زن و بچه نداری نمی‌توانی قضاوت کنی درباره کسی که زن و بچه دارد و می‌سپارد به امان خدا! این که چه می‌شوند و چه اتفاقی قرار است برای این‌ها بیفتد، این می‌شود هزینه دادن!

به هر حال این‌ها مانده بودند که برویم یا نرویم؟! آیه نازل شد «وَكَايْنُ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ» (عنکبوت: ۶۰)؛ یک عده از جنبنده‌ها هستند که رزقشان را با خودشان حمل می‌کنند؛ یعنی از این طرف به آن طرف می‌برند؛ مثل مورچه و موش و موربانه؛ همه موجوداتی که چسبیده به زمین هستند. این‌ها موجوداتی هستند که رزق جابجا می‌کنند؛ یعنی «تحمل رزقها»؛ ذخیره می‌کنند، پس‌انداز دارند، ولی این بلبل‌ها، پرستوها «لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا»؛ این‌ها رزقشان را حمل نمی‌کنند، ولی نمی‌میرند! این حرف بی‌خودی است که می‌گویند: «جیک جیک مستونه‌ات بود / یاد زمستونت بود؟» داستان‌هایی ساخته‌اند که بدتر آدم را زمینی می‌کند! یعنی یک مدتی رفتی هی گفتی دین دین! حالا بکش!

طرف می‌گفت: ما وقتی جوان بودیم فکر می‌کردیم خدا رزق می‌دهد، بزرگتر که شدیم، با واقعیات آشنا شدیم! این بلبل‌ها روزی‌شان را حمل نمی‌کنند، ولی «اللَّهُ يَرْزُقُهَا»؛ خدا رزقشان را دارد می‌دهد. و وقتی این آیه نازل شد، این‌ها بلند شدند و رفتند مدینه.

البته وقتی خدا می‌خواهد رزق بدهد، در معامله با خدا حتما این اتفاق خواهد افتاد که اگر کسی با خدا معامله کرد، تکنیک معامله را خدا را بداند! خدا خوب پرداخت می‌کند، منتها یک کم دیر پرداخت می‌کند، آن هم به دلیل آن روایت «فلما رأى الله صدقنا»؛ تا صدق در معامله مشخص بشود تا معلوم شود برای چیست. خدا خوب پرداخت می‌کند، شیرین می‌دهد، به احسن وجه می‌دهد، به «أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل: ۹۶) می‌دهد. همه این کارها را می‌کند، ولی فقط در معامله پرداخت یک خرده دیر اتفاق می‌افتد؛ لذا اگر کسی در ابتدا یک کم چلانده شد، فکر نکند که خدا بد معامله کرده! این چلانگی لازمه‌ی کار است. باید این «فلما رأى الله صدقنا» معلوم بشود و بعد خدا می‌ریزد، خوب هم می‌ریزد. خدا خوب معامله می‌کند. یک «یا رزاق» بگویید، کفایت می‌کند.

(عنکبوت: ۶۱): «وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَنَأْتِي يُؤْفَكُونَ»؛ اگر از آن‌ها سؤال بکنی که چه کسی آسمان و زمین را خلق کرد؟ چه کسی خورشید و ماه را مسخر کرد؟

هم خلق کرده و هم چیزهایی را مسخر کرده. مسخر کردن جلوه‌ای از توحید ربوبیت تکوینی است؛ یعنی خورشید تحت قدرت اوست و دارد می‌گوید: «لَيَقُولَنَّ اللَّهُ». مشرکان که با این مسئله مشکلی ندارند «فَنَأْتِي يُؤْفَكُونَ»؛ پس کجا دارند این افک و تهمت را می‌زنند؟

(عنکبوت: ۶۲): «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ خدا بسط می‌دهد رزقش را برای عبادی و تنگ می‌گیرد.

از مسئله خلق می‌رود یک مسئله دیگر را بررسی می‌کند که:

(عنکبوت: ۶۳): «وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ»؛ اگر از آن‌ها سؤال بکنی که چه کسی از آسمان آب نازل می‌کند که دارد احیا می‌کند (این [مشرک] تا این قدرش



را هم قبول دارد، ولی ما تا این قدر هم قبول نداریم که خدا با آب دارد زمین‌ها را احیا می‌کند. ما نهایتاً می‌گوییم آب از آسمان می‌آید! بعد می‌گوییم خاصیت‌هایی در زمین هست و آب‌ها می‌روند در آوندهایی که مواد غذایی دارند و این گیاهان احیا می‌شوند) «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (همان)؛ پس بگو حمد برای خداست، اکثرشان هم نمی‌فهمند. نمی‌گویند: آن‌ها حرف‌های بدی است! نکته چیز دیگری است!

از این آیه واضح‌تر در قبول کردن ربوبیت تکوینی از جانب مشرکین (این‌ها آدم‌های کمی نبودند)، آیه ۳۱ سوره مبارکه یونس است، ولی ما همین قدر هم قبول نداریم! «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ»؛ که از زمین و آسمان چه کسی دارد به شما روزی می‌دهد؟ از آن‌ها پرس چه کسی مالک سمع و بصر شماست؟ کی دارد بینایی به چشم شما عطا می‌کند؟ شما قبول داری که خدا؟! من می‌گویم: نه! نور از پرده شبکیه می‌خورد به عدسی (و بعد بستگی دارد پیوند قرنیه زده باشم و چشم برزخی پیدا کرده باشم یا نه؟! بعد می‌رود در سلسله اعصاب و بعد به مغز می‌رود و آن جا تصویر می‌شود و می‌شود بینایی! در صورتی که آیه می‌گوید: «أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ»؛ مالکیت سمع و بصر از آن کیست؟ این خیلی مفهوم رشد یافته‌ای است. (می‌خواهم آیات برای ما جدی بشود) این که خدا مالک سمع و بصر است، مفهوم نابی است که اگر ما تا این حد مثل مشرکین بالا بیاییم، به نقاط خوبی بار پیدا کردیم! این که خدا مالک بینایی من است؛ یعنی اصلاً چون خدا هست، من می‌بینم. چون خدا هست من می‌شنوم. «وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ»؛ چه کسی از میت، از این گیاه پوسیده، از این دانه‌ی عدسی که می‌بینید هیچی نیست، حی درست می‌کند؟ کی دارد از این میت حی استخراج می‌کند؟ کی دارد این حی را می‌میراند؟ اماته و نه کشتن! اماته کار خداست. حتی [مشرک] این را قبول دارد که اماته کار خداست. «وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»؛ اصلاً کی دارد امور عالم را تدبیر می‌کند؟! اگر تو این‌ها را بپرسی، «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ»؛ به تو خواهند گفت: خدا!

(سؤال) ج: کشتن که اماته نیست! چون ممکن است من چاقو به شکم شما بکنم و شما نمیری! این که احیا و اماته دست خداست؛ یعنی این که روح شما را از بدن شما قبض کند. در آیات سوره واقعه یک کار را

به شما نسبت می‌دهد و یک کار را به خودش، البته نه در دستگاهی که «کل من عند الله»، در همان دستگاهی که چه چیزی را شما داری انجام می‌دهی و چه چیزی را ما داریم انجام می‌دهیم.

سوره واقعه سوره واقعه است! می‌گوید: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ»؛ حرث کار شماست و زرع کار ماست. آن چیزی که دارید می‌کارید می‌بینید. پس حرث کار شماست. آن کشاورز کارش چیست؟ جابجا کردن این دانه گندم و فرو کردن آن در زمین. و در آیه بعد دارد: «أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ»؛ حالا زارع تو هستی یا ما؟! تو حارثی و زارع ما هستیم. زارع کسی است که این‌ها را از زمین در می‌آورد. باز دارد که: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ \* أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ»؛ آیا نمی‌بینی که تو فقط منی ریز هستی، بلکه تو نطفه ریز هم نیستی؛ چون نطفه بعدا تشکیل می‌شود، ولی چه کسی آن را به نطفه و علقه و مضغه بدل می‌کند؟! حداکثر کاری که به تو می‌شود نسبت داد، همین است! این‌ها خیلی مفاهیم جالبی است اگر در قرآن پیگیری شود که چه کاری را به شما نسبت می‌دهد؟! اگر بگویی زراعت کار من است و من زارع هستم، می‌گوید: تو زارع نیستی، نهایتا کارهایی که برای بیرون آمدن این دانه می‌کنی، این است که یا آب می‌ریزی، یا کود می‌ریزی، یا جابجا می‌کنی، یا سم پاشی می‌کنی! بیش از که نیست! و گرنه حالت احیاء را که از دل این عدس. یک شکوفه بیرون بزند و بیاید بالا، کار ماست. در احیاء و اماته هم شما چه کار می‌کنی؟ شما به تعبیر فلسفی به عنوان علیت ناقصه، اقتضاء درست می‌کنید. شما اگر سر یک نفر را بیخ تا بیخ ببرید، اماته نمی‌کنید، بلکه طرف را می‌کشید؛ یعنی به نحو اقتضاء شرایط به وجود می‌آورید که خدا حضرت غزرائیل و همه یار غارهایش را بفرستد که «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (زمر: ۴۲)؛ آن جان را از تن او در ببرد. این را بازاری‌ها قبول دارند و ممکن است اینقدر تحلیل علمی هم نداشته باشند، ولی دانشجوها قبول ندارند! خیلی وقت‌ها بازاری‌ها در معارف جلوترند. البته اگر شک سرپل یقین باشد، دانشگاه با بازار تومنی، دو تومن با هم فرق دارند! ولی اگر در بازار پرسی چه کسی رزق می‌دهد؟ همه می‌گویند: خدا و همین بازاری‌ها خیلی هم دستشان جلوی خدا دراز است؛ یعنی خیلی خودشان را به خدا وصل می‌کنند. گاهی آدم که می‌رود از این‌ها دستی بگیرد، یک جریان توحیدی را در این‌ها می‌بیند. یعنی گاهی خون توحیدی را آدم در رگهای این‌ها

احساس می‌کند. می‌گوید: چک من پشت باجه است، دستی می‌دهی؟ می‌گویم نه! می‌گویند: خدا باید بدهد، حالا تو نده! تو ندهی مگر اتفاقی می‌افتد!؟

پس [در احیا و اماته، در مالکیت سمع و بصر و حتی در تدبیر امور مشرک] مشکلی ندارد، در حالی ما در ربوبیت تکوینی هم مشکل داریم!

(سؤال) ج: راجع به اسماء مشکل ندارند، خواهیم گفت که بحث دغدغه‌آور آن کجاست؟

چیزهایی مثل بحث معاد و برنامه‌ریزی یواش یواش دغدغه ایجاد می‌کند.

سؤال: سیقولون به معاد بر نمی‌گردد؟

جواب: نه! «سخر الشمس و القمر» هم همین است، همین‌ها هم نمی‌خورد که در آخرت بگویند «فسیقولون الله» و بگویم این آیه راجع به معاد است. شاهدش هم «افلا تتقون» است؛ به وحدت سیاق یعنی شما تقوا به خرج بدهید...

سؤال: آیا معلوم است که این‌ها چه کسانی هستند؟

جواب: مشرکین.

سؤال: برهان حضرت ابراهیم برهان ساده‌ای است که آن‌ها «فرجعوا الی انفسهم». آن‌جا هم بحث ربوبیت تکوینی است. آیا این را قبول داشتند؟

جواب: بله، منتها یک تفاوتی وجود دارد. این در بحث بت‌پرستی باید معلوم شود. ما و آن‌ها ربوبیت اسماء را قبول داریم و اصلا بت‌پرستی جز این نبوده که برای اسماء خدا یکسری هیکل‌هایی می‌تراشیدند؛ مثلا چوبی را می‌تراشیدند برای عنوان رزاق. ما هم قبول داریم که در سراسر عالم چیزی که دارد ربوبیت می‌کند اسماء است. خدابه وسیله اسماء دارد ربوبیت می‌کند. یک جا خدا ظهور می‌کند در مظهر هدایت و می‌شود پیامبر، و می‌شود «یا هادی» یک جا ظهور می‌کند در مظهر شیطان و می‌شود «یا مضل» و با اسم «مضل» ظهور می‌کند. با اسم رزاق رزق می‌دهد؛ اسماء دارد عالم را ربوبیت می‌کند. فقط یک رب الاربابی وجود دارد؛ یعنی ارباب متفرقی وجود دارد که بحث مفصل آن را در سوره یوسف خواهیم گفت، آن‌جا که دارد: «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (۳۹)

آن‌ها یک رب الارباب دارند و ما هم یک رب الارباب داریم، منتها یک باریک‌تر ز مویی رب الارباب ما با رب الارباب آن‌ها فرق دارد که نکته همین جاست و خدا این را هم توقع دارد! خدا در منطق خودش توقع دارد، شما اعتقادات را تصحیح بکنی. همه این ارباب متفرق اگر زیر واحد قهار باشد، این درست است، ولی اگر با این نحو باشد که شأنی از شئون واحد قهار باشد قبول نیست! اگر به این نحو باشد که خدا زمام کارها را به دست ارباب متفرق سپرده، می‌شود مسئله شرک و بت پرستی (اگر در این بحث فرو برویم، بحث موضوعی می‌شود و بحث فرق این ربوبیت‌ها) اول باید چند آیه کلیدی راجه به این بحث و ربوبیت تشریحی و برهم زدن ملاک‌ها ببینیم، آن موقع اگر دغدغه‌دار بودن این حرف را ببینیم، حرف رسل که دارد «قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِی اللّهِ شَكٌّ» این که نشد جواب! مثلاً یکی بگوید: خدا را برای ما اثبات کن! بگویی: «أَفِی اللّهِ شَكٌّ»؛ شک داری؟! این که برهان نیست! (البته علامه در جواب کسی که اثبات خدا خواسته بود همین آیه را نوشت که باید وجه برهانی بودن آن معلوم شود)

(سؤال ج: [هندی‌ها] هم ترتیب اسماء را قبول دارند. آن‌ها خیلی عاقل هستند. ما خودمان اسماء را زیرمجموعه همین می‌دانیم؛ یعنی اسماء در بحث ما هم لایه بندی دارد و شواهد آن هم در قرآن هست و خیلی هم آیاتش زیباست که اسم رزاق خدا زیرمجموعه اسم حی اوست. اسماء زیر مجموعه‌ی هم هستند؛ لذا هیکل بت‌هایی که برای آن اسماء هست، یک جور توسل به آن‌هاست و خودشان هم می‌گویند: «هُؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّهِ» (یونس: ۱۸)؛ «این‌ها شفیعان ما نزد خدایند. ما که این‌ها را نمی‌پرستیم!» مگر ما هم این کار را نمی‌کنیم؟! مگر اسم بابا الحوائجی خدا نرفته روی امام موسی بن جعفر؟! مگر ما توسل به امام موسی بن جعفر برای شفا نداریم؟ مگر ظهور آن اسم در موسی بن جعفر زیادتر از بقیه نیست؟ ما هم که داریم همین کار را می‌کنیم! در واقع به موسی بن جعفر توسل پیدا می‌کنیم و می‌گوییم: «هُؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّهِ»، آن‌ها هم همین را می‌گویند! حالا مشکلی هست؟ بله مشکلی هست؛ فاصله بین این کاری که درست است و آن کاری که غلط است – و مال ما همان غلط آن است – همان فاصله صراط مستقیم است که «ادق من الشعر و أحدّ من السیف»؛ از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است. همان فاصله‌ای که بین حق و باطل است و مورد خطاب و عتاب قرآن!

در این آیه روشن می‌شود که برهان «افی الله شک» را رسل به چه می‌زنند؟ (این جلسه را اگر بالفعل در ذهنتان نگه ندارید، جلسات بعد را متوجه نمی‌شوید) چون دارند رسل جوابی به این‌ها می‌دهند.

**صلوات!**